

قیام ۱۹۵۸ ہندوستان

مترجم

محمد عوادزادہ

فصل اول

علتها

علت شورش ۱۸۵۷ چه بود؟ بطور حتم قضیه فشنگهای چرب، پاسخی است کلی که فقط مخالفین اندکی دارد. اما این قضیه بسختی می تواند چنین آتش قدرتمندی را برافروزد و نمیتواند بعنوان ابزار پنهان تحولات مورد ظن واقع شود. ما بدون مضایقه در راه خدمت به اربابان خارجی خود خونمان را نثار کردیم، از سپاهیان ناراضی شکایت ها و گله ها کردیم و از برای اجانب، سرزمینی را پس از سرزمینی دیگر فتح نمودیم تا اینکه دیگر چیزی برای ملحق شدن به چهار گوشه وطن باقی نماند. اما حاصل این اقدامات چه بود؟ غارت مردم، هبوط و لایتنهدی ها و بدتر از همه توهین و ناسزاهای باور نکردنی به مذهبمان. نیروهای مسلح هندوستان، از جانب شاه لندن و کمپانی محترم، با ایمان تمام جنگیده و برای آنها سرزمینهایی را از کلکته گرفته تا پیشاور فتح نمود. شاه و حکام انگلیسی وی جزای این فتوحات را چنین مقرر کردند: اولاً در هندوستان سیصد روپیه بعنوان درآمد به زور مطالبه گردید در صورتیکه نرخ مصوب تنها ۲۰۰ روپیه بود و هرجا که از قبل درآمد ۴۰۰ روپیه مقرر شده بود، باید بجای آن باید ۵۰۰ روپیه تأدیه می شد. آنها همواره مشتاق بودند که این نرخها بالاتر برود. از اینرو مردم بتید به مرز هلاکت می رسیدند و به نگرانی می افتادند. دوم اینکه حکام انگلیسی مالیاتها را دو برابر و چهار برابر کردند و مالیات Chawkeedaree را تا ده برابر افزایش دادند و همواره قصد داشتند که مردم را به نابودی بکشانند. سوم، همه اشخاص محترم و تحصیل کرده از کار برکنار شدند و میلیونها نفر از ضروریات زندگی محروم گشتند. وقتی شخص جوایای کاری تصمیم می گرفت که از Zellah به Zellah دیگری برود، می بایست بعنوان عوارض

جاده‌ای ۴ عدد کلوچه می داد و برای هر گاری ۴ تا ۸ آنه^۱ عوارض پرداخت می شد. تنها کسانی مجاز به سفر در جاده های عمومی بودند که این حقوق را پرداخت می کردند. تاجه اندازه می توان از جزئیات ستم ظالمان یاد کرد! بتدریج مشیت امور به چنان نقطه ای رسید که دولت برای برانداختن مذهب افراد در صدد برآمد^۲. بدین ترتیب اعلامیه ای بنام هندوها و مسلمانان دهلی خطاب به مردم هند صادر شد. سپاهیان در اخطار تهدیدآمیز خود نسبت به حاکمیت کمپانی یکه و تنها نبودند بلکه امپراطور دهلی، والی لکهنو (Lucknow) و وارث پیشوا هم رأی آنها بودند. توطئه فشنگهای چرب، اوج قضایا و آخرین نقطه تشبث انگلیسی ها بود.

با وجود این، یک فرد انگلیسی برای جریمه دار ساختن احساسات یک هندی تعمداً همتی بخرج نمی داد. او با شمشیر کشور را فتح کرده بود ولی نمی خواست تنها با شمشیر آن را نگه دارد. وی با صداقت معتقد بود که او نماینده نژاد و فرهنگی برتر است و از شریک نمودن مردم «قهقرا» ی شرق با برکات تمدن غربی نگران است. یک بریتانیایی دوست دارد که مدیریتش از ضمانت اخلاقی برخوردار باشد و فراموش کند که انگیزه های یک دولت بیگانه همیشه در معرض سوء تعبیر شدن است. یک فرد انگلیسی، غافل از معضلات لاینفک مربوط به موقعیتش، قصد دارد اصلاحاتی را به انجام رساند که از دید او انتقاد ناپذیر است. وی که در برخورد تعصب آمیز با توسعه و اصلاحات، احساسات شدیداً متأثر مردم را نادیده می گیرد و تا حدود عجیب و غریب می پندارد، همواره بین اصول ضروری تبعیضی قائل نمی شود.

اولین توهین و بی حرمتی به تعصبات سپاهیان، در همان اوایل سال ۱۸۰۶ زمانی شکل گرفت سر جورج بارلو (Sir George Barlow)، این غیر نظامی بی آزار والی کل بود. در آن ایام، هریک از ایالت های هند، تشکیلات نظامی مستقلی داشتند و افسران مدرس دریافتی بودند که نیروهای تحت امر آنها نه تنها به زیبایی عمل می کنند بلکه از چهره زیبایی نیز برخوردارند. از دید انگلیسی ها، از مشخصه های یک فرقه متمایز این بود که سپاهی آن عادت داشت جبینی به ظاهر زشت و عجیب و غریب داشته باشد؛ احساس آنها این بود که ریش تجملی که سرباز هندی به آن افتخار دارد، سیمای جنگی و نظامی

۱. واحد کوچکتر از روپیه.

2. Foreign secret consultations.No:14,30 April,1858.

وی را خدشه دار می سازد. از اینرو دستور داده شد تا سیل سپاهیان به یک اندازه متعارف کوتاه شود. ماجرا بدینجا ختم نشد؛ دستار بانوار چرمی جایگزین عمامه سنتی سربازان شد. امروزه این اصلاحات، اگر بتوان آنها را اصلاحات نامید، اگرچه جنبه آمرانه ندارد ولی ظاهراً بی ضرر بنظر می آید؛ اما یکصد و پنجاه سال پیش هندوها و مسلمانها نگرش متفاوتی داشتند. آنها باره و رسم انگلیسی ها آشنا نبودند. از اینرو اقدامات انگلیسی ها هرچقدر هم اندک می بود، برای هندیها مقبول نمی افتاد. علامت روی جبین سپاهی هندی، نشانگر مرام وی بود و نمی توانست از آن صرف نظر کند. یک مسلمان دوست نداشت ریش خود را که عرفاً به ایمان وی پیوند خورده بود بتراشد؛ نفرت انگیزترین ابداع بریتانیائی ها، نصب نشان چرمی در دستار جدید بود. چرمی بودن این نشان ریشه در کجا داشت؟ برخی هندوها ابداً به هیچ چرمی دست نمی زدند. برای همه هندوها، وجود چرم گاو جای اعتراض داشت؛ هیچ مسلمانی آگاهانه البسه ساخته شده از پوست خوک را به تن نمی کرد و قویاً جای شک و تردید بود که این نشان چرمی دستارهای جدید از این مواد شدیداً اعتراض برانگیز ساخته شده است. از اینرو، کوچکترین تماس با این نشان چرمی، باعث ناپاکی و بی حرمتی سرباز می شد و او را در چشم اقوام و خویشاوندان نزدیک بی اعتبار می ساخت. چنین بیم و وسواسی برای افسران انگلیسی غیرقابل درک بود. سرباز هندی پی برده بود که در این ابداعات غیرضروری، هدف از تلاش حيله گرانه انگلیسی ها سعی در گرویدن وی به مسیحیت است. سرباز هندی مزدور انگلیسی ها و از جمعی ارتش کمپانی هند شرقی بود زیرا که آنان زندگی با شرافت و آبرومندانه ای برای او مهیا ساخته بودند. ولی به هیچ قیمتی حاضر نبود که از ایمان نیاکان خود چشم پپوشد و راه ارتداد راه پیش بگیرد. ارباب سرباز هندی نمی توانست نسبت به وفاداری سرباز داعیه جایگزینی بهتر از او را داشته باشد. سپاهی هندی بی هیچ اظهار تأسفی حاضر بود خدمات خود را به شخص دیگری منتقل سازد چون رسم سرزمین او اقتضاء می کرد که به ولی نعمت خود وفادار باقی بماند. ولی در عین حال نمی توانست ولی نعمت خود را در جایگاهی رفیعتر از مذهب و ایمانش قرار دهد. انگلیسی ها شاید در جهل خود به وضوء روزانه و شیوه های عبادت سرباز هندی بعنوان آداب دینی مضحک و بی معنا به دیده بی توجهی می نگریستند ولی برای او، اینها تنها وسیله رستگاری بود. سرباز هندی اگر در ایمان خود استوار می ایستاد، احترام به مقدسین و بی احترامی به مذهب انگلیسی ها تلقی می شد. یک

مسلمان دیندار با احترام و افتخار با یک هندوی پارسامنش رفتار می‌کند ولی متفقاً به کسانی که از طریقت اجداد آنها منحرف شده اند بایدگمانی می‌نگرند. اگر هدف از نشان چرمی دستار نابودی فرقه های مذهبی هند و در نتیجه گرویدن ضمنی آنها به مسیحیت می بود، در این صورت هیچ قدرتی در جهان نمی‌توانست سپاهی هندی را وادار کند که دستار چرمی بر سر گذارد. از اینرو، نشان چرمی بعنوان مقدمه شورش سپاهیان در ویلور (Villore) قرار گرفت، آنگونه که دستاویز فشنگهای چرب، منادی شورش پنجاه سال پس از آن قرار گرفت. انگلیسی ها که از عمل ذهن سرباز هندی ناآگاه بودند، غافلگیر گشتند البته قصد نابود ساختن وی را هم در سر نمی‌پروراندند. کلنل جیلسپای (Colonel Gillespie)، فرمانده قرآگاه، با موفقیت بر اوضاع فائق آمد و بسرعت شورش را سرکوب کرد. باید خاطر نشان ساخت که در حمله کلنل جیلسپای به شورشیان، سربازان هندی از او پیروی می کردند؛ اگرچه از شورشیان انتقام وحشتناکی گرفته شد ولی منطقه بلافاصله روی آرامش ندید و نشانه هائی از نارضایتی در سه قرارگاه دیگر ایالت بچشم می خورد. مقررات نفرت انگیز کنار گذاشته شد و والی برای سلب هرگونه قصدی بمنظور مداخله در مذهب سربازان هندی، اعلامیه ای مبنی بر ترک دعوا صادر کرد. از آنجا که پسران تیپو سلطان با جمع کثیری از ملتزمین در قلعه سکنی گزیده بودند شورش منطقه ویلور صبغه ای سیاسی بخود گرفت. البته یک چیز واضح و روشن بود و آن اینکه افسران انگلیسی روانشناسی سرباز هندی را نفهمیده بودند و اینکه سرباز بومی به نیات به ظاهر صلاح افسران خود اعتماد و اطمینانی نداشت. اگر سرباز هندی برای شک بردن به نیت پاک حکومت، زمینه ای عقلانی نمی یافت، هیچ فتنه سیاسی نمی‌توانست بر وفاداری او تأثیر بگذارد.

برای بار دوم، زمانی وفاداری سربازان هندی در بوته آزمایش قرار می گرفت که از نوبت اول هنوز هیجده سال نگذشته بود. مشکلات در مرز شرقی هند در حال پا گرفتن بود که قضیه الحاق منطقه آسام (Assam) به برمه مطرح شد و در نهایت در سال ۱۸۲۴ جنگ آغاز گردید. سپاهی هندی برای عبور از آسام و آراکان (Arakan) و ورود به سرزمین برمه رادعی بر سر راه خود نمی دید، اما سنن دیرپای هند و وی را از انجام سفر دریائی منع می کرد. رسومات برای هندو در حکم قانون بود. سرباز بنگالی بخاطر تعهدات خدمتی نیاز نداشت که از دریا عبور کند. سربازان مدرسی بدون اعتراض تا رانگون (Rangoon) پیش رفتند اما ترش بنگال مجبور بود تا چیتاگانگ (Chittagong)

پیش براند و از آنجا بشکل جمعی به سرزمین برمه بتازد. برای یافتن راه چاره حمل و نقل، به منتهای درجه به منابع حکومتی فشار وارد آورد آمد و بالاخره هنگ ۴۷ که در برک پور (Barrakpur) اطراق کرده و برای لشکرکشی نیروهایش را اعزام کرده بود، دستور یافت تا در پی یافتن ارابه و گاو باشد. درجائی که از دست حکومت کاری ساخته نبود مسلماً سپاهی نمی توانست امیدی به موفقیت داشته باشد و واضح بود که چنین دستوری غیرمنصفانه می نمود.^۳ در این گیرودار شایعه ای پخش شد مبنی بر اینکه هنگ ۴۷ خواهی نخواهی باید آماده پیاده کردن نیرو در چیتاگرنگ شود. نیروها بی اطلاع از اینکه آیا احدی از افسران تمهیدات ترابری را تدارک دیده است یا خیر، تمایلی به ترک قرارگاه نداشتند.^۴ اگرچه خبر قحطی در رامو (Ramu) که بروحیه سپاهیان تأثیر گذاشته بود جای شک و تردید برای آنها باقی گذاشت ولی حقیقت پذیرفته شده این بود که سپاهیان ناراضی بودند و بدین خاطر از پیشروی سرباز زدند. سپاهی از بابت از دست دادن فرقه و عذابهای متعاقب آن بیم داشت و احتجاجش این بود که وی در خارج از شرایط توافقنامه مقید به انجام کاری نمی باشد. سر ادوارد پاژت (Sir Edward Paget)، فرمانده کل سپاه، مرد قدرتمندی بود. وی حاضر نبود مهملات رسوم اجتماعی و خرافات مذهبی را تحمل کند. از طرفی هم مایل بود که راه ترس های نامعقول را سد کند. یک دستور، دستور بود و باید اطاعت می شد و اگر سرباز نافرمانی می کرد به بی انضباطی و بی نظمی متهم می شد و بی نظمی و اخلال در همه حال غیرقابل تحمل است و در هنگامه جنگ باید با مشت آهنین آنها سرکوب کرد. فرمانده سپاه شخصاً بهمراه سربازان اروپائی خود بسمت برک پور براه افتاد و از هنگ ها دیدن کرد و آنها را بخاطر حماقتشان نصیحت نمود و به آنها پیشنهاد کرد یا بهمراه او پیشروی کنند یا سلاحهای خود را بر زمین گذارند. با این احوال، سپاهیان جایگاه مذهب را رفیعتر از نظم و انضباطی می دیدند. آنها احساس کردند که بانافرمانی از یک دستور مغایر پیمان مرتکب خلاف

^۳. «وقتی معلوم شد که در گوشه و کنار اردوگاه، به هیچ قیمتی نمی توان حیوان باربری تهیه کرد، از سپاهی خواسته شد تا شخصاً در جستجوی وسیله حمل و نقل خود باشد.»

The Mutiny in the Bengal Army by a Refired Officer, P.12 Also Kaye, A History of the Sepoy war in India, Vol.I, P.267.

4. Kaye, A History of sepoy war, Vol.I, PP267-268.

نشده اند. در همین هنگام، آنها انتظار مقاومت مسلحانه ای نداشتند^۵ ولی تمرد آنها هم بی مجازات نمی ماند. با فرمان سر پاژت، بروی سپاهیان بیچاره آتش گشوده شد. آنها حتی فرصت مسلح کردن تفنگهای قدیمی خود را پیدا نکردند و در این ترور وحشتناک سراسیمه می گریختند. موضوع به همین جا ختم نشد. سرکرده ها اعدام شدند و هنگ چهل و هفتم منحل اعلام گردید و نامش از فهرست ارتش برداشته شد. پس از این واقعه، نظم و انضباط با شدت تمام اعمال شد طوری که دیگر مشکلی بوجود نیامد ولی شهر برک پور شاهد بی تفاوتی دیگری از انگلیسی ها نسبت به احساسات مذهبی سپاهیان بود. به لحاظ فنی، سپاهیان تنها بر حقوق حق خود ایستادگی کرده بودند و بیش از این فراتر نرفتند. مسلماً مقامات در رفتار خود منطقی بودند ولی از طرفی هم فراموش کرده بودند که منطقی همیشه در امور بشری معتبر و صادق نیست.

پنج سال بعد، بخش ارتدوکس جامعه هندوها مخالفت دیگری از انگلیسی ها را نسبت به آئین های مذهبی شان در زمینه ملغی ساختن ساتی شاهد بودند. البته در عصر حاضر هیچکس انکار نخواهد کرد که چنین اصلاحی (لغو آیین ساتی) باید از مدتها قبل صورت می گرفت چون این رسم با تمام اصول انسانی مغایر بود. دولت کمپانی هند شرقی با نگرانی از حفظ بیطرفی کامل در امور مذهبی، در آغاز نه تنها از تمامی اقدامات احتمالی برای بیزار کردن هندوها و مسلمانها خودداری کرد بلکه دامنه کار را به آنجا کشید که مانع فعالیتهای مبلغین مذهبی در قلمرو شان گردید. البته هیچ تشکیلات متمدنی نمی توانست کشتار انسانها را تحمل کند و کارگردانان کمپانی هند شرقی مایل بودند که این لکه ننگ زدوده شود. با این همه لرد آمهرست (Lord Amherst) از مسئولیت بیزار گشت چون بدرستی می ترسید، این اصلاح که در حقیقت جابرانه بود، شدیداً با موجی از نارضایتی مواجه شود. لرد ویلیام بنتینک (Lord William Bentinck)، با تحسینی ز ایدالوصف، عنان شجاعت را بدست گرفت و آیین ساتی را

۵. «هنگ بخت برگشته در یک ستون بسته صف آرائی شدند. پیشاپیش آنها در فاصله چند یاردی، دو هنگ اروپائی به همراه مقداری سلاح که متأسفانه از دید سپاهیان پنهان بود، بخطر شده بودند. اگر سپاهیان این سلاحها را دیده بودند، احتمالاً تسلیم می شدند. عاقبت سپاهیان در زیر گلوله های توپ و تیراندازی نیروهای اروپائی تکه تکه شدند. سپاهیان تفنگهای خود را خالی از فشنگ یافته بودند.»

قدغن ساخت و توهین و بی حرمتی فراوانی به آن کرد. وی از جانب روشنفکران هندو که از راجا رام موهان روی (Raja Ram Mohun Roy) و دووارکانات تاگو (Dwarkanath Tagore) الهام می گرفتند حمایت می شد. البته آنها اقلیتی بسیار خرد را تشکیل می دادند در حالیکه توده عظیمی از مردم کماکان از این خیال واهی که تمام آئین های کهن مذهبی مورد تأیید کتب مقدس است رنج می بردند. رهبران شورش بعدها این اصلاح سودمند را پیراهن عثمان کردند. خان بهادرخان در یکی از اعلامیه های اعتراض آمیز خود نسبت به لغو ساتی چنین شکوه کرده است: «خودکشی زنان در مراسم سوزاندن همسران فوت شده، یک آئین و یک رسم مذهبی قدیمی بود؛ انگلیسی ها مانع ادامه آن شدند و با وضع کردن قوانین خود این رسم را قدغن ساختند.»^۶

منسوخ ساختن رسم ساتی در کل نه تنها باعث رنجش و آزار توده های هندو گردید بلکه تاحدودی در اذهان مسلمانان نیز ناآرامی بوجود آورد. درست است که حکومت مسیحی کمپانی هندشرقی توانست با مصونیت در رسوم و آئین هندو دخل و تصرف کند، ولی همواره این سؤال برایش مطرح بود که تا چه مدت می توان مسلمانان را بحال خود رها گذاشت؟ قبل از پایان دهه، امری به وقوع پیوست که باعث نگرانی مسلمانان و نیز هندوها گردید. سردار بهادرهدایت علی، سوبادار سیک های منطقه رات ری (Rattray) از سابقه نظامی برجسته ای برخوردار بود و در وفاداری نسبت به کارفرمایانش ابداً شکی وجود نداشت. پدر و حد بزرگ وی، سوبادار نیز بودند. عبارتی وی از نسل سوم خاندانی بود که در خدمت کمپانی بودند. او همانند پدرش در ارتش چشم بدنیاش گشوده بود و ادعا می کرد که با تمام وجود به ارتش تعلق دارد و سرزمینی که بخواهد آنرا موطن خود بنامد وجود ندارد. وی یادداشت کوتاهی با عنوان «سخنانی چند در باب شورش اخیر ارتش بنگال و شورش ایالت بنگال»^۷ به کمپانی هندشرقی تسلیم نمود که در آن ردپای علل شورش را در نخستین جنگ افغانستان تعقیب کرده است. اگرچه مقصد سپاهیان خارج از هند بود ولی با وجود این سپاهیان نمی توانستند به

6. Foreign secret consultations, Nos. 22-23, 30 April 1858.

۷. این مطلب در سال ۱۸۵۸ از سوی حکومت بنگال منتشر شد. ترجمه انگلیسی این متن را کلنل راتری انجام داده است. این مطلب در ضمیمه شماره ۱۲ کتاب شورش ها در اوده چاپ سوم نوشته گابنیز تجدید چاپ شده است.

لحاظ قانونی از اعزام به کابل تقاضای معافیت بکنند ولی باین احوال، آنها از این ترس داشتند که مبدا لشکرکشی به آن سرزمین دوردست مغایر با مقررات فرقه بوده و نهایتاً به تکفیر آنها منجر شود. هدایت علی در یادداشت خود نشان داد که سپاهیان هندو در کابل قادر به ادای فرایض روزانه خود نبودند و بانقض آیین معمول در هندو بالاجبار غذای خود را از مسلمانان تهیه می کردند. بسیاری از آنها به اسارت گرفته شدند و با ضرب زور به کیشی جدید درآمدند و وقتی که به وطنشان بازمی گشتند درمی یافتند که از فرقه خود طرد شده اند. نه تنها مردم جاهل دهکده بلکه حتی برادران این سپاهیان نوآیین از غذاخوردن و سیگار کشیدن با آنها امتناع می ورزیدند. در میان این سپاهیان سرباز مسلمان باوجود اینکه از تکفیر ترسی نداشت و فرقه را هم برسمیت نمی شناخت ولی باین همه احساس ناخوشایندی داشت. او از جنگیدن با برادر هم دین خود متنفر بود. هدایت علی در این باره به ما چنین می گوید: «مسلمانان در میان خود همیشه به این می بالند که چگونه هرگز با نشانه نرفتن به هدف به هنگام اجرای آتش، از فرمان انگلیسی ها طفره می رفتند.»

سیتارام (Sitaram) که یک سوبادار هندو بود، همین امر را نیز تصدیق می کند. عمومی وی جمعدار بود و پسرش یک سپاهی. سیتارام ثابت قدم و وفادار به ولی نعمت خود باقی ماند درحالی که پسرش در این قیام دست به شورش زد و بابت این لغزش بهای سنگینی پرداخت. متأسفانه پدر برای فرماندهی جوخه آتش اعزام شده بود ولی از سوی افسر با ملاحظه ای از این وظیفه غیرانسانی معاف گردید. سیتارام در افغانستان خدمت کرده بود و دلایل وی درخصوص ترس و آزار رفقای هندو وی را می توان به عنوان دلایلی متقن و موثق پذیرفت. وی می نویسد: «سپاهیان وقتی فکر کردند که باید از رودخانه سند گذر کنند، ترس عظیمی در وجودشان احساس کردند. بسیاری از مردم گفتند که ارتش دولتی شکست خواهد خورد. عده ای دیگر معتقد بودند که انگلیسی ها بدلیل وجود جناح قوی طرفدار شاه مخلوع، احتمالاً کابل را تصرف خواهند کرد. سپاهیان بدلیل اینکه از هندوستان بیرون بودند، از عبور از رودخانه سند هراس داشتند. در مذهب ما این شعار ممنوع است: عین ارتکاب عمل، از دست دادن فرقه است. در پی این ماجرا، عده زیادی از سپاهیان از خدمت منفصل شدند و بسیاری دیگر

گریختند.^۸ آنها مجبور بودند که از بیابانها عبور کنند و در مسیرشان به سمت قندهار باید از «سرزمینی جهنمی» عبور می کردند. «وقتی هندوئی می مرد، برای اجرای مراسم سوزاندن چوبی در دسترس نبود و مضاف اینکه از کازی* مقدس و گانگای* پاکدامن بدور بود؛ سرنوشتش غم انگیز بود زیرا در شکم شغال های گرسنه به اینجا و آنجا برده می شد!»^۹ پس از بلای کابل، سیتارام به دست سربازان دشمن افتاد و عاقبت او را به بردگی بردند. وی مدتها پس از تخلیه نیروهای انگلیسی به کمک یک تاجر که مجبور شده بود ۵۰۰ روپیه، که در آن ایام مبلغ قابل توجهی بود، به او پرداخت نماید، موفق به فرار شد. در فیروز پور وی منتظر ماموری بود که نصف فدیۀ او را پرداخته و نصف دیگر آنرا یک آشنای قدیمی تقبل کرده بود. بدنبال این ماجرا، داستان غم انگیز رفتار بیرحمانه ای است که برادرهای هم خدمتی وی بر سرش آوردند. «به خطوط یکی از هنگ ها سرزده بودم ولی وقتی به سپاهیان گفتم که من کی هستم، همه آنها ابراز داشتند که من ناپاک و نجس هستم حتی بعضی ها مرا به مسلمان شدن متهم کردند؛ درطول مدت زمانی که توانستم دوباره به کیش خود درآیم، هیچ محبتی از مردم خود ندیدم! این برخورد بشدت مرا جریحه دار ساخت و باخود گفتم ای کاش در کابل می ماندم چون درهرحال در آنجا با بی محبتی با من رفتار نمی شد.»^{۱۰} وی می گوید، «تا زمانی که توانستم مراسم تطهیر را بجا آورم، از سوی برهمن ها مثل یک مرتد با من رفتار می شد و فقط می توانستم با مسلمانان، طبال ها و نوازنده های مسیحی همنشین شوم چون آنها تنها مردمانی بودند که با من سخن می گفتند. افسران از این ماجرا آگاه بودند، ازاینرو بسیار مهربان با من رفتار می کردند؛ اما از آنجا که پولی نداشتم، نمی توانستم درست همان وقت دوباره به فرقۀ

8. From sepoy to subadar; Being the life and adventures of a Native officer of the Bengal Army, translated by licutenant-Colonel Norgate, 3rd edition, edited by Licutenant-Colonel D.C. Phillott, P60.

هدایت در تأیید سیتارام می نویسد: «هیچیک از هندوها در هندوستان با آندسته از دوستانشان که به افغانستان رفته بودند غذا نمی خوردند، و حتی به آنها اجازه نمی دادند که به ظروف آشپزی آنها دست بزنند. آنها به این دوستان خود به دیده متمرّد نگاه می کردند و رفتاری آنگونه با آنها داشتند.»

9. Idem, P66.

10. Idem, P89.

خودم ملحق شوم.^{۱۱} در دهکده بومی خویش نیز رفتار مشابهی در انتظار او بود. «خبر اسارت و بردگی ام به دهکده رسیده بود و من اجازه نداشتم که در خانه پدرم بمانم. از آنجاکه برادرم مدت‌ها مرا مرده پنداشته بود و چون انتظار داشت که به ارث و ماترک دست پیدا کند، از اینرو او را دشمن خودم یافتم. پدرم هزینه بازگشت مجدد من به فرقه را که به قهر مرا از آن دور ساخته بودند متحمل شد.»^{۱۲} البته برای تشویق سیتارام به ترک ارتش، پدرش حداکثر تلاش خود را بکار بست اما وی هنوز مجبور بود که بشنل پسر و همسرش باشد و اگر در داخل کشور می ماند نمی توانست انتظار دیدن آنها را داشته باشد.

جنگ افغان به سپاهیان آموخت که شغل نظامی گری همیشه به جلال و شکوه نمی انجامد و اینکه یک نیروی نظامی بیگانه ممکن است تا متحمل ضررهائی شود که جبران ناپذیر باشد. بجز در جنگ برمه که به پیروزی انجامید، سیتارام نیازی نداشت که به خارج از کشور برود. عطوفت و مهربانی افسران وی نتوانست اسارت در سرزمین بیگانه و قطع رابطه در موطن خود را جبران سازد. در همین زمان، سربازان هندی برای سومین بار کشف کردند که ژنرالهای انگلیسی شکست ناپذیر نیستند و با نیروی نظامی صرفاً آسیایی که تحت فرماندهی افسران آسیائی باشند می توان آنها را شکست داد. این نبرد خاطره جنگهای بهارات پور (Bharatpur) و نیپال را که در آنها سربازان کمپانی هند شرقی با مشقات فراوانی روبرو شده بودند دوباره زنده کرد. سپاهی هندی دلیلی نداشت که با رضایت نظاره گر چشم اندازهای لشکرکشی نیروی خارجی دیگری باشد. یک دولت هندو برای چنین ناتوانائیهای مذهبی و اجتماعی شاید در صدد جبران لطمات بیافتد؛ مثلاً در ایام حکومت ماراتا (Maratha)، اسیرانی که بالاجبار به اسلام گرویده بودند با دستور پادشاه و از روی میل وضعیت اصلی خود در جامعه را باز پذیرفتند در صورتیکه در چنین موردی، یک دولت مسیحی بدون چاره می ماند. هرگونه مداخله ای به نیابت از قربانیان حکام اجنبی را به اشتباه می انداخت.

در سال ۱۸۳۹، در رفتار حکومت کمپانی هند شرقی نسبت به مذاهب غیر از مذهب خویش تحول مهم و اساسی رخ داد. در هند، دولت به لحاظ سنتی حافظ مکانهای مقدس تمام جوامع بود و در مباحثات مذهبی از حاکم وقت دعوت می شد تا سوای معتقدات

11. Idem, P90.

12. Idem, PP90-91.